

خردسالان

دوست

سال دوم،

شماره ۷۱، پنجشنبه

۱۶ بهمن ۱۳۸۲

۱۲۰ تومان



۱۳



مونا وارد می شود (۲)

۱۷



آواز لالایی

۲۰



قصه ی حیوانات

۲۲



برگ و مورچه

۲۴



کاردستی

۲۵



فرم اشتراک

۲۷



ترانه های نوازش

۳



با من بیا

۴



بادکنک موفرفری

۷



نقاشی

۸



فرشته ها

۱۰



درس حساب

۱۱



جدول

۱۲



بازی

● مدیر مسئول: مهدی ترکانی

● سردبیران: افشین علاء، مرجان کشاورزی آزاد

● مدیر داخلی: مارال کشاورزی آزاد

● تصویرگر: محمد حسین صلواتیان

● گرافیک و صفحه آرایی: کانون تبلیغاتی صدف آبی ۸۷۲۱۶۹۲

● لیتوگرافی و چاپ: موسسه چاپ و نشر عروج

● توزیع: فرخ نیایش

● امور مشترکین: محمد رضا اسفندی

● نشانی: تهران - خیابان انقلاب - چهارراه کالج - شماره ۹۶۲ - نشر عروج

تلفن: ۱۲۹۷ - ۶۷ و ۶۸۲۲ - ۶۷ - ۶۷۱۲۲۱۱ - فاکس: ۶۷۱۲۲۱۱



پدر و مادر عزیز، مری می گرامی

این مجموعه ویژه خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. پریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هرگونه فعالیت پیش بینی شده از طرف کودک، می تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

بامن بیا ...



دوست من سلام.

من گل نرگس هستم.

سفید و کوچک و خوشبو. روزی که خدا مرا می آفرید، فرشته‌ها

عطر بال‌هایشان را به من دادند و ماه رنگ نورش

را به گلبرگ‌هایم داد، برای همین

هم من این قدر زیبا و خوشبو شدم.

حالا هم پیش تو آمده‌ام تا همه‌ی مجله

را پر از گل کنم و با تو فرشته‌ی کوچولو

به سرزمین قشنگ قصه‌ها سفر کنم.

شعر بخوانم و نقاشی بکشم،

بازی کنم و چیزهای

تازه یاد بگیرم.

مداد رنگی‌هایت را بردار و

با من بیا...



بادکنک موفرفری

لایله جعفری



دخترک موفرفری نخ بادکنکش را محکم گرفته بود. موفرفری
توی چمن‌ها می‌دوید و بادکنک قرمزش را دنبال خودش
این طرف و آن طرف می‌برد. باد، پشت ابرها قایم
شده بود که بادکنک را دید. باد، یواش یواش
به موفرفری نزدیک شد. نزدیک و نزدیک‌تر.
موفرفری نخ را بکش، باد نخ را بکش. زور باد از زور موفرفری بیشتر بود.
باد نخ را گرفت و بادکنک را با خودش برد. چشمان موفرفری پر از اشک شد.
بادکنکش را می‌خواست.



باد آن بالاها نزدیک سه تا پروانه رفت. موفرفری داد زد: «آهای پروانه‌ها! نگذارید باد بادکنکم را ببرد.»
پروانه‌ها، زودی رفتند جلو، نخ بادکنک را کشیدند، اما زور باد، از آن‌ها بیشتر بود.
باد، بادکنک را بالاتر برد. نزدیک چهار تا کلاغ.

موفرفری داد زد: «آهای کلاغ‌ها نگذارید باد بادکنکم را ببرد.»
کلاغ‌ها زودی رفتند جلو، نخ بادکنک را کشیدند، اما زور باد از آن‌ها هم بیشتر بود.
باد، بادکنک را باز هم بالاتر برد، نزدیک پنج تا کبوتر.

موفرفری داد زد: «آهای کبوترها! نگذارید باد بادکنکم را ببرد.»
کبوترها هم زودی رفتند جلو، نخ بادکنک را کشیدند اما زور باد از پنج تا کبوتر هم بیشتر بود.
باد بادکنک را بالا و بالاتر برد. موفرفری
دیگر بادکنکش را نمی‌دید.

موفرفری نشست روی زمین.
اشک‌هایش ده تا ده تا روی
دامنش می‌ریخت.



A girl with dark hair and a red bow is sitting on a dark, rocky surface. She is holding a red balloon that is floating up into the air. The background is a light green color with many small, dark blue raindrops falling from the top. The girl has a sad expression on her face.

دل سه تا پروانه و چهار تا کلاغ و پنج تا کبوتر برای
موفر فری سوخت. اوخ اوخ چه جیلیز و ویلیزی!
گفتند: «باید یک کاری بکنیم.» سه تا فکر پروانه‌ها داشتند،
چهار تا فکر کلاغ‌ها، پنج تا فکر کبوترها، تا این که دوازده
نفری با همدیگر یک فکر خوبی پیدا کردند. داد زدند:
«آهای ابر، آهای اباران‌هایت را روی سر بادکنک بریز.»
ابر که خوابیده بود خمیازه‌ای کشید و گفت: «چه وقت باران
است. بگذارید بخوابم.» آن‌ها دوازده‌تایی داد زدند: «مگر نمی‌بینی
موفر فری بادکنکش را می‌خواهد.» ابر تا اشک‌های موفر فری را دید، دلش
سوخت و اشکش درآمد. هر چه موفر فری بیشتر اشک می‌ریخت ابر هم
بیشتر می‌بارید.

آب از سر و صورت بادکنک می‌ریخت.
باران آن قدر تند شد که زورش از باد بیشتر شد.
باران نخ بادکنک را از باد گرفت و آن را پایین
آورد. پایین و پایین‌تر، تا این که بادکنک افتاد
تو دامن موفر فری.

موفر فری از خوشحالی جیغ کشید.
نخ بادکنکش را گرفت و زیر باران دوید.
سه تا پروانه و چهار تا کلاغ و پنج تا کبوتر هم
شادی‌کنان، خیس خیس خیس،
دورو برش پر می‌زدند.

نقاشی

آسمان را پر از پرنده کن.



فرشته‌ها



ما توی خانه‌مان یک کمد داریم که دست من هیچ وقت به طبقه‌ی بالای آن نمی‌رسد. یک روز وقتی دایی عباس مرا روی شانه‌هایش نشانده بود به او گفتم در کمد را باز کند تا من طبقه‌ی بالای آن را ببینم. وقتی دایی عباس در کمد را باز کرد، در طبقه‌ی بالای آن یک جعبه پر از شکلات دیدم. به دایی گفتم: «دایی جان، بیا شکلات بخوریم!» دایی عباس گفت: «نه! ما نمی‌دانیم این شکلات‌ها را چه کسی این‌جا گذاشته.» من گفتم: «الان می‌روم و از مادر می‌پرسم.» من و دایی عباس پیش مادرم رفتیم. او جلوی در با خانم همسایه حرف می‌زد. مادرم به خانم همسایه گفت: «من هم شکلات خریده‌ام. الان می‌آورم.» مادرم رفت و شکلات‌ها را آورد و به خانم همسایه داد.

وقتی خانم همسایه رفت، پرسیدم: «چرا شکلات‌ها را به او دادید و به ما ندادید؟» مادرم گفت: «روزهای جشن انقلاب است و همه‌ی همسایه‌ها تصمیم گرفته‌اند هر روز شیرینی و شکلات به مردم بدهند. این هم سهم ما بود!»

دایی عباس مرا بغل گرفت و گفت: «پس برای خوردن شیرینی و شکلات، پیش به سوی خیابان!»





درس حساب

محمد حسن حبیبی

معلم حسابم
گفت به من با لبخند
دو به علاوه‌ی دو
بگو که می‌شود چند؟

گفتم: «اجازه آقا!
سر زبانمان بود»
معلم حساب گفت:
«جواب بده زود زود»

آن طرف پنجره
کلاغی گفت: «قار»
داد زدم: «اجازه!»
یادمان آمد، چهار»

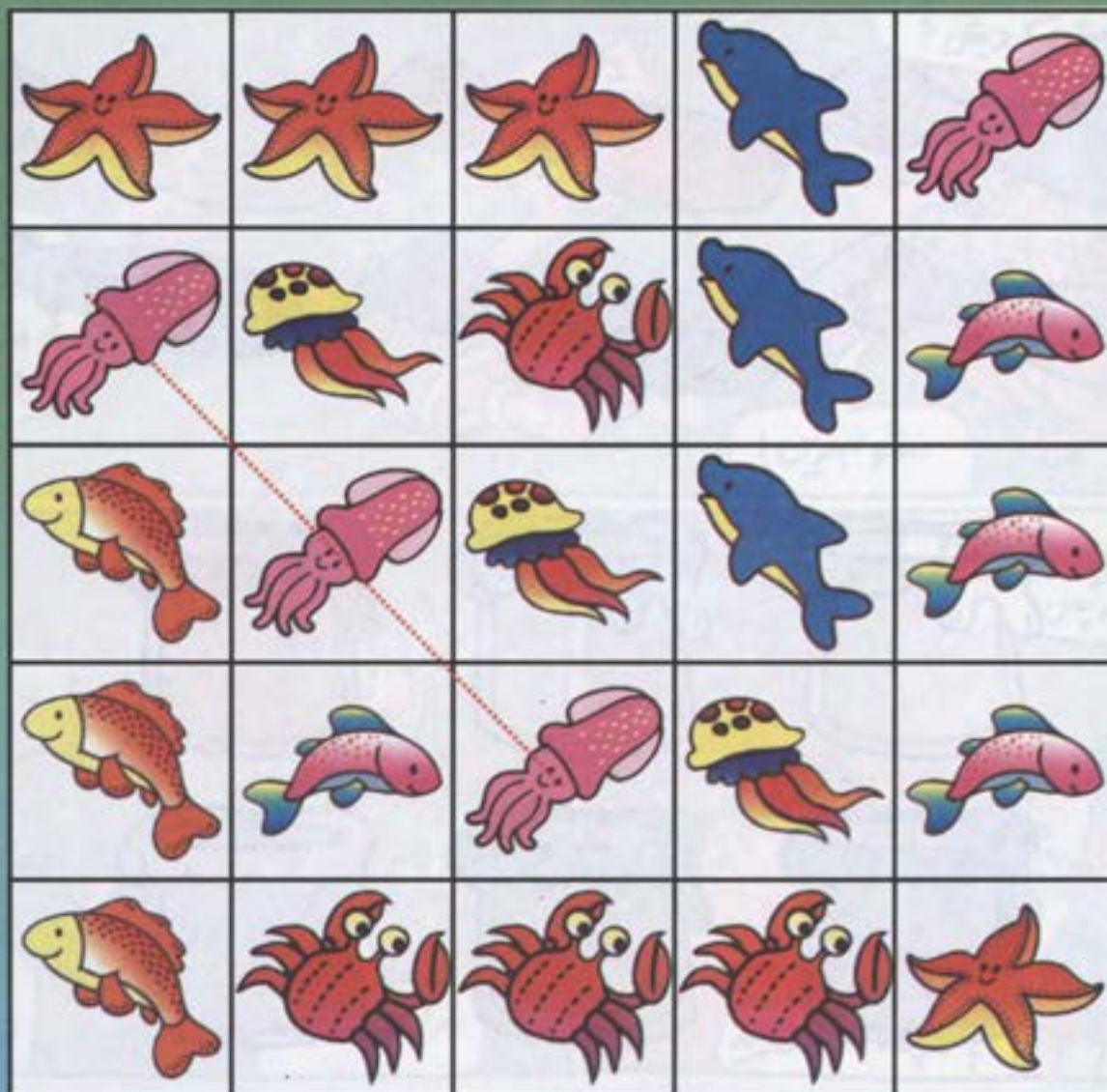
وای که چه قدر خوب است!
درس حساب کلاغ
اما ندیدم کجاست
قلم و کتاب کلاغ





جدول

در این جدول سه شکل در هر ردیف تکرار شده است.
آنها را پیدا کن و روی آنها خط بکش.



بازی



هر قلم‌مو را به سطل رنگ خودش وصل کن.



نوشتہ و طرح از :
مانا ریستائی

ہونا وارد می شود! (۲۱)



این چه بلائیہ سپر
پیشی بوری بیچارہ آمدی؟
ما مان پیشی کمر دیش؟

چی چی!
حالا مونہ
کی نفس تینی
او بازی کنہ!

نشو نم نین!

من کہ باید خالہ خانم
باشم، پس...

پس چی؟ منظورت چیہ

بنگ
دونگ
دنگ
آلان
درست می شی
نہ! کنی خواہ!

چند دقیقه بعد :

خوب خواهر! بیا از این
چای بخور، خیلی خوشمزه اس!

نه خواهر جون فدات شوم!
عذام تو سطل آشغال دهم دره
دیر بره سرد می شه!

آبرو مون
رفت!



حالا زوده، بذار بره
از تو ی کهد، لباس
تازه ای که خریدیم
بیاره بیینی...

نه، اونجا نرو!

این چه علامتی روی
در کهد چیسو ندن؟



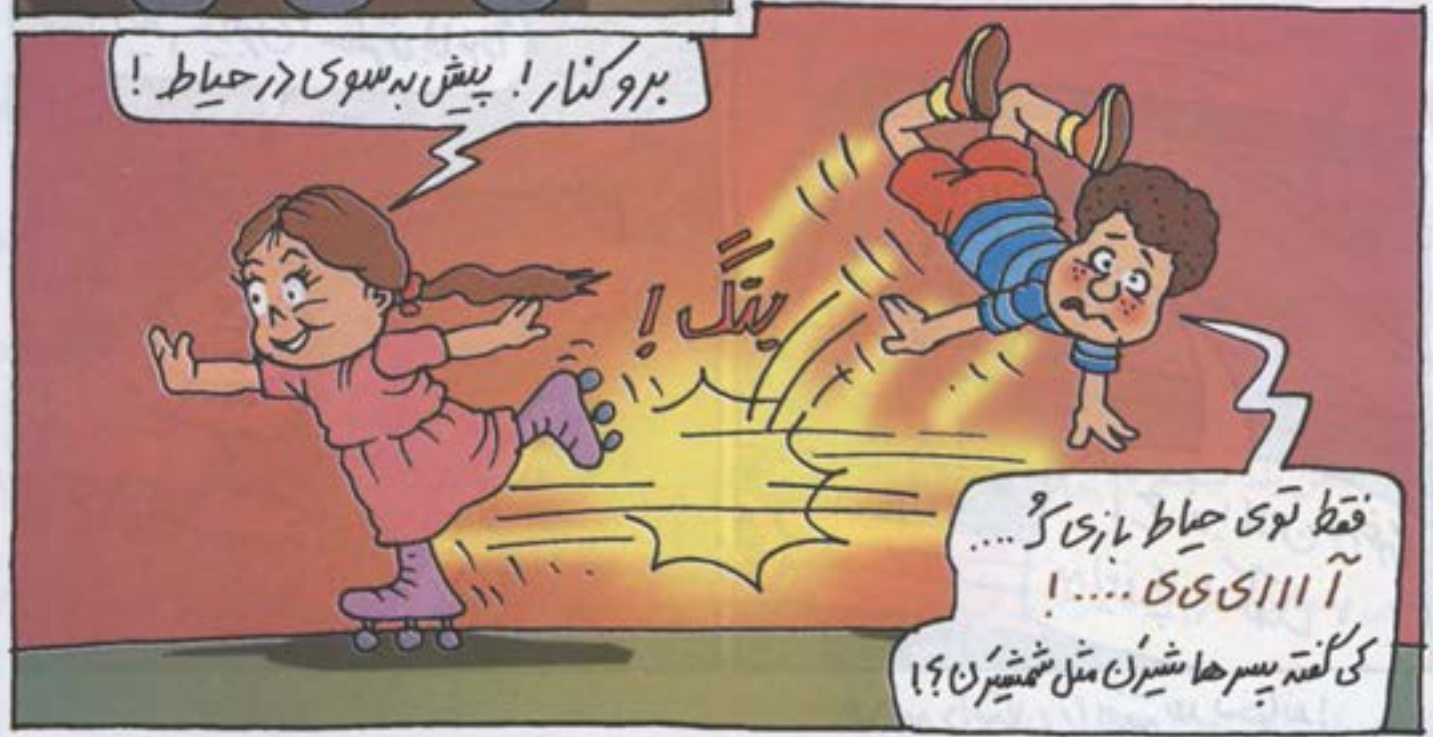


ای ای ای!
بیس چی
تو کمده!
کفش
چرخدار!



این «ورود ممنوع»
یه علامت راهنمایی و راهنمایی
که بابام چسبونده اینجا
خوب یاد بگیر!

من علامت و راهنمایی
و ورود ممنوع حالیم
نمی شه هر جا دوست
داشتی باشم می!



برو کنار! پیش به سوی در حیات!

بتد!

فقط توی حیات بازی کردی
آ ای ای ای!
کی گفته پسر ها شیرین مثل شمشیرین؟!



با معرفی شخصیت‌های
داستان به کودک از او
بخواهید در خواندن
داستان شما را
همراهی کند.



خرگوش



شیر



قناری



الاغ



خروس



میمون

آواز لالایی

یکی بود، یکی نبود، غیر از خدا هیچ کس نبود.

بالای درخت بود که صدای فریاد را شنید، گوشه‌ای گیر افتاده بود و چیزی نمانده بود

که او را بگیرد و بخورد، از بالای درخت گفت: «جان! اگر برای لالایی

بخوانی، او خوابش می‌گیرد و دست از سر تو بر می‌دارد.» در حالی که از ترس به خود می‌لرزید

گفت: «من بلد نیستم لالایی بخوانم.» گفت: «من این را خوب می‌شناسم، اگر کسی برایش

لالایی بخواند خیلی زود خوابش می‌گیرد.» فریاد زد: «پس کاری بکن، کسی را خبر کن که

لالایی بلد باشد.»

کمی فکر کرد و بعد با عجله خودش را به مزرعه‌ی نزدیک جنگل رساند و  را دید و گفت:

«تو صدای خوبی داری. بیا و برای  لالایی بخوان و گرنه  را می‌خورد.»

 پر و بالش را صاف کرد و دنبال  به جنگل رفت. روی شاخه‌ی درختی نزدیک  و  نشست و شروع کرد به خواندن.  صدای او را شنید و گفت: «به به! چه صدای خوبی دارد.»

وقتی صدای  را می‌شنوم، گرسنه‌تر می‌شوم و دلم می‌خواهد یک  را برای صبحانه بخورم!

فریاد زد: «جان! این چه کاری بود که کردی؟ برو و کس دیگری را خبر کن.» و  و  و  با عجله به مزرعه برگشتند.

 مشغول خوردن علف بود.  گفت: «جان! بهترین کسی

است که می‌تواند برای  لالایی بخواند.»  ماجرای گرفتاری  را برای  گفت و او قبول

کرد که به جنگل بیاید و برای  لالایی بخواند.  و  به جنگل رفتند. پشت

درختی پنهان شد و شروع کرد به عرعر کردن.  صدای او را شنید و حسابی عصبانی شد. بعد فریاد زد:

«ای بدصدا، بعد از این که  را خوردم، تو را هم می خورم.»  ترسید و پا به فرار گذاشت.

که حسابی ترسیده بود گفت: «هیچ راهی نمانده. الان  مرا می خورد.» ناگهان  گفت:

«چرا! یک راه مانده. من کسی را می شناسم که می تواند برای  لالایی بخواند.» بعد بال زد و دوید.

بال زد و دوید تا خودش را به مزرعه رساند. روی درخت وسط مزرعه  یک لانه داشت.  ماجرای

و  را برای  گفت و از او خواست که به جنگل بیاید و برای  لالایی بخواند.

مهربان قبول کرد و همراه  به جنگل رفت.  می خواست  را یک لقمه ی چپ

کند که صدای آواز  در جنگل پیچید.  قشنگ ترین لالایی دنیا را خواند.  خواب آلود شد

و آرام آرام چشم هایش را بست.  هم چیزی نمانده بود که به خواب برود، اما  از بالای درخت

پایین پرید و به  گفت: «عجله کن! زود از این جا فرار کن!»  و  و  و  پا به

فرار گذاشتند و هیچ کس نفهمید  کی بیدار شد و بالاخره چی خورد!

قصه‌ی حیوانات



۱) گوزن‌ها توی دشت بودند که صدایی شنیدند.



۳) گوزن مادر از گوزن‌هایی که کنار دریا بازی می‌کردند، سراغ بچه‌هایش را گرفت.



۲) گوزن مادر فریاد می‌زد و کمک می‌خواست.
او بچه‌هایش را گم کرده بود.



(۴) از گوزن‌هایی که در چمنزار می‌دویدند پرسید...

(۵) در مسیر رودخانه شنا کرد.



(۶) و بالاخره بچه‌هایش را در چمنزار کنار رودخانه پیدا کرد.
آن‌ها فقط می‌خواستند با مادر بازی کنند!



برگ و مورچه

مورچه روی برگ بازی می کرد که باد آمد و
برگ را از شاخه جدا کرد و با خودش برد.
مورچه فریاد زد: «این هواپیمای من است
و من خلبان آن هستم.»

برگ افتاد توی آب رودخانه. مورچه فریاد زد:
«این کشتی من است و من ناخدای آن هستم!»
موج، برگ را به کنار رود آورد.

مورچه خسته بود. زیر برگ رفت و
گفت: «این لحاف گرم من است و من یک
مورچه‌ی خسته هستم!» و زیر برگ خوابید.





کار دستی



- این شکل را از روی خط آبی قیچی کن.

- جای پاهای آدم برفی را با قیچی ببر.

- از روی نقطه چین ها آن را تا بزن.



- آدم برفی کوچولوی تو می تواند راه برود.



دوست

خردسالان

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۲
هر ماه چهار شماره، هر شماره ۱۴۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶
به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.
(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)
فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران - خیابان انقلاب،
چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

فرم اشتراک

نام :

نام خانوادگی :

تاریخ تولد :

تحصیلات :

نشانی :

کد پستی :

تلفن :

شروع اشتراک از شماره :

تا شماره :

امضاء



• نشانی فرستنده:

جای تمبر

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب ، چهار راه کالج ، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان



ترانه‌های نوازش

مصطفی رحماندوست

نان منه

آب منه

نفس‌های گرم دخترم

لالایی خواب منه

آب منه، نان منه

وای چی بگم، جان منه!

هنگام بازی و نوازش کودکان این ترانه را بخوانید.

